

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۵/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۲۳

(ص ۷۳-۸۸)

طبرستان و جنوب دریای کاسپین در متون پهلوی

زاگرس زند *

این جستار پیشکش می‌شود به ایران‌شناس دانشمند،
زنده‌نام عنایت‌الله رضا که در جغرافیای تاریخی و جاینام‌های
کرانه کاسپین پژوهش‌هایی ارزنده بر جای نهاد.

چکیده

طبرستان و کرانه جنوبی دریای کاسپین همواره برای جغرافی‌نویسان و مورخان مهم بوده و در متون پهلوی نیز اشارات بسیاری به این ناحیه و جاینام‌های پرشمار آن شده است. در این جستار، نواحی طبرستان در مهم‌ترین متون پهلوی شناسایی و تا حد امکان جایابی شده‌اند؛ از جمله: پتسخوارگر، طبرستان، آمل، دماوند و گرگان. همچنین به جاینام‌های اوستایی در متون پهلوی، مانند البرز و مازندران که بعدها به طبرستان منتقل شده‌اند نیز پرداخته شده است. پژوهش‌هایی از این دست می‌تواند تصویری را که نویسندگان ساسانی از جغرافیای طبرستان و جنوب دریای کاسپین در ذهن داشته‌اند، برای ما روشن کند که این مهم به نوبه خود به فهم بهتر جغرافیای تاریخی متون اسلامی کمک بسیار خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: جغرافیای تاریخی، ساسانیان، طبرستان، کاسپین، متون پهلوی.

مقدمه

طبرستان در کرانه جنوبی دریای کاسپین در همه دوره‌های تاریخی ایران مهم و مورد توجه جغرافی‌نویسان و مورخان بوده است. در متون پهلوی به‌جا مانده، از جاینام‌ها و قوم‌نام‌های گوناگونی در این ناحیه نام برده شده است. برخی از این نام‌ها با جغرافیای اوستا همسانی یا همانندی دارند؛ به‌ویژه در متون دینی پهلوی، که گاه با جابه‌جایی و جایابی تازه همراه شده‌اند. در این جستار نواحی گوناگون **طبرستان** در مهم‌ترین متون پهلوی شناسایی و تا حد امکان جایابی و سنجش شده‌اند. همچنین به جاینام‌هایی در متون پهلوی که شباهتی با جغرافیای اوستا دارند و بعدها به طبرستان منتقل شده‌اند نیز اندکی پرداخته شده است. پس از بررسی‌های بیشتر و دقیق‌تر در این زمینه، شاید بتوان تصویر روشنی از آنچه درباره جغرافیای تاریخی طبرستان و جنوب دریای کاسپین در ذهن و قلم نویسندگان دوران ساسانی وجود داشته است حاصل کرد که این مهم برای پژوهش در متون جغرافیایی و تاریخی دوران اسلامی نیز بسیار راهگشا خواهد بود.

۱. جغرافیای طبرستان و جنوب دریای کاسپین در متون پهلوی

پتسخوارگر (patišxwārgar)

در بندهش، پتسخوار، پتسخوارکوه، پتسخواری، پتسخواریان و پتسخوارگر، به‌عنوان نام کوه، سرزمین و مردم، بارها به کار رفته است (نک: بندهش، ۱۳۹۰: ۷۱، ۷۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۴۱ و...) که به رشته‌کوه شمال ایران اشاره دارد و بیشتر با روزگار فریدون و پسرانش و جنگ با تورانیان و مرز ایران و توران در پیوند است. در کتاب مزبور، در جایی این کوه **مهست فره‌خواری کوه** خوانده شده (همان: ۷۱) و در جایی دیگر، در **طبرستان و گیلان** انگاشته شده است (همان: ۷۲). در این متن به این رشته‌کوه، گاه همراه نام فریدون، و چهارگوش و دُنباوند (دماوند) (همان: ۱۳۷) و گاه به عنوان «جایی که افراسیاب منوچهر را تا آنجا به عقب راند» (همان: ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۵) اشاره شده است. در بندهش در بخش «تخمه و پیوند کیان» نیز **پتسخوارگر** سرزمینی است که پادشاهی آن به ماریندک از فرزندان سام داده شده است (همان: ۱۵۱). کاتب دستنویس DH بندهش در پایان انجامه، شهر محل کتابت و یا شاید شهر زادگاه

خود (؟) را این‌گونه آورده است: « اندر کرمان شهر که در دین آن را پتسخوارگر گویند، هیرید اردشیر پسر بهرام‌شاه پسر رستم پسر بهرام‌شاه به انجام رسانید» (همان: ۱۵۸). اگر منظور از کرمان شهر همان کرمان کنونی باشد - که ظاهراً هم این‌گونه است - مشکلی برای جایابی پتسخوارگر به وجود می‌آید و بهترین راه حل آن است که دو پتسخوارگر را به رسمیت بشناسیم؛ یکی در شمال و دیگری در جنوب که البته نخستین (پتسخوارگر شمال) بسیار نامدارتر است و اصلی. دلیل دیگر چنین برداشتی، اشاره به پتسخوارگر جنوب در متن شهرستان‌های ایران است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

در کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۸۲: ۴۹) تنها یک‌جا به جغرافیای شمال ایران و پیرامون دریای کاسپین اشاره شده است:

... اردوان از گسته گسته، چون از ری، دماوند، دیلمان و پتسخوارگر سپاه و
آخور خواست.

فره‌وشی در پانویس متن، پتسخوارگر را «نواحی گیلان و طبرستان» دانسته است (همانجا). در متن مینوی خرد (۱۳۹۱: ۴۶) نیز شاید بتوان پتسخوارگر را از این‌گونه قلمداد کرد و آن را رشته کوه جنوب دریای کاسپین دانست. در این متن آمده است:

... منوچهر... از زمین پدشخوارگر تا بِنِ گوزگ که افراسیاب گرفته بود، به بیان
از افراسیاب باز ستند و به ملکیت ایرانشهر آورد.

آشکار است که برای نویسنده این متن نیز جغرافیای پتسخوارگر بدیهی و شناخته بوده است. در متن مهم جغرافیایی شهرستان‌های ایران، از پدشخوارگر (*padišxwārgar*) با ۲۰ شهر (بدون نام شهرها)، در کوست خوروران - که به اسطوره ضحاک و ارمایل و کوهیاران نیز اشاره دارد - سخن به میان آمده است و تنها به یکی از آن شهرها یعنی دماوند اشاره مستقیم شده، که منظور همان منطقه یا کوه دماوند در پدشخوارگر است. در کوست نپروز نیز به پدشخوارگر اشاره شده که به احتمال بسیار، مقصود نواحی کوهستانی کرمان است و نه کوه‌های شمال ایران (متون پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۸۵-۱۸۸). این حدس، با توجه به اشاره‌ای که در انجامه بندهش به این مسئله شده است (نک: ابتدای همین مبحث) تقویت می‌شود. همچنین استرابو (د. ۲۴م) در بخش ایالت پارس، قوم پتیش‌خوری را از اقوام سرزمین پارس (همراه مغها و

هخامنشی‌ها) به شمار آورده (همان: ۳۱۷) که اگر آنها را در شمال ایران بدانیم با دیگر داده‌های او سازگار نیست، بنابراین باید نتیجه گرفت که این پتیش‌خوری نیز همانند شواهدی که از متون هملوی آورده شد، در کرمان بوده است.

در متن *زند محمن‌یسس* (۱۳۸۵: ۱۲، ۶۶) در میان گفتگوی زردشت و اورمزد و پیشگویی‌های پایان جهان به پدشخوارگر اشاره شده است. برای نمونه:

چه همه ده‌های ایران به سم اسب ایشان کنده شود و درفش ایشان به پدشخوارگر
(*padišxwārgar*) رسد، تخت دین و دیهیم پادشاهی از آنجای ببرند و ضربه
ایشان از آن جای رسد (همان: ۱۰، ۳۶، ۶۳).

راشد محصل یادآور شده که پدشخوارگر در متون اوستایی نیامده و می‌بایست زندنویسان *وَرِنَه* (*Varəna*) در اوستا را به پدشخوارگر برگردانده باشند (همان: ۳۶).

هرچند برخی ویژگی‌ها یا نام‌های پیرامونی پتیشخوارگر یادآور جاینام‌های اوستایی است و گویا یکسان‌انگاری شده است، ولی با توجه به دیگر شواهد از جمله اینکه کوه‌های *کومش* و *ری* در این ناحیه قلمداد شده (نک: بندهش، ۱۳۹۰: ۱۳۴) و گاه مستقیماً به *طبرستان*، *گیلان*، *ری*، *دبلمان* و *دماوند* اشاره رفته، نیز محل جنگ منوچهر و افراسیاب سرزمین مزبور دانسته شده است، تردیدی نمی‌ماند که پتیشخوارگر نویسندگان روزگار ساسانی همین البرز کنونی و رشته‌کوه شمال ایران و جنوب دریای کاسپین بوده است. *مهرداد بھار* ← بندهش، ۱۳۹۰: ۱۷۲) نیز کوه‌های پتیشخوارگر بندهش را میان *کومش* و *ری*، و همین جاینام را در فارسی برابر کوه‌های جنوب *طبرستان* دانسته است.

طبرستان

در بندهش (۱۳۹۰: ۷۲) پتیشخوارگر در *طبرستان* است و در بخش «رودهای نامور» نیز آمده است:

ثرت‌رود که کور نیز خوانند، از دریای سیراو بیاید به دریای گرگان ریزد....
هرازرود به *طبرستان* است. آن را سرچشمه آنها از کوه دنباوند است (همان:
۷۵، ۷۶).

نام **طبرستان** بارها در بندهش (۱۳۹۰: ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۱۷۲، ۱۸۳) آمده است. این متن گاهی **پتیشخوارگرکوه** را در طبرستان و گیلان دانسته (همان: ۷۲) و گاه از رودها یا دریای آن نام برده است؛ مانند: «**هرازرود** به طبرستان است» (همان: ۷۶) و یا: «دریای **گمرود** آن است که به اباختر است به طبرستان گذرد» (همان: ۷۴). مهرداد چهارم (← بندهش، ۱۳۹۰: ۱۷۳) نیز **گمرود** را با دریای **کاسپین** یکی دانسته است. در **زندخمین یسن** (۱۳۸۵: ۱۴، ۶۸) نیز **وَر** (حصار) **پدشخوارگر** (*war ī Padišxwārgar*) در طبرستان (*Tabarestān*) دانسته شده است. با توجه به جایابی قطعی پتیشخوارگر، رود هراز و کوه دماوند در شمال ایران و نیز اشاره به طبرستان در کنار گیلان و در اباختر (شمال)، تردیدی نمی ماند که طبرستان در متون پهلوی همان طبرستان در متون عربی-فارسی است که سپس تر **مازندران** نیز نامیده شده است. استرابو (۱۳۸۲: ۳۵) در میان اقوام جنوب دریای کاسپین به **تپیری** ها نیز اشاره کرده است که نشانگر دیرینگی کاربرد این قوم نام^۱ در این ناحیه است که سپس تر به جای نام تبدیل شده است.

آمل

در بخش «شهرهای نامی از ایرانشهر» در بندهش، **نهمین** شهر **خنین** است که سرزمین **گرگانیان** بوده است، در ادامه آمده است: «چشمه و رود بیشمار(?) و دیگر دشت هموار است(?)...» (بندهش، ۱۳۹۰: ۱۳۴). چهارم (← بندهش، ۱۳۹۰: ۱۹۴) در یادداشت های بندهش برای واژه های «بیشمار» و «هموار»، حرف نویسی *m'l* را آورده و آن را *a-mar* (بی شمار) خوانده است در حالی که این واژه را می توان **آمل** نیز خواند؛ چه همان گونه که امروز افزون بر نام شهر، نام رودی نیز هست (آمل رود)، دور نیست که نام دشت و ناحیه ای نیز بوده باشد. آمل با سرزمین **گرگانیان** نیز نزدیک و همسایه است و با گزارش بندهش هماهنگ تر.

در متن **شهرستان های ایران** در **کوستان آذربایجان** به شهر **آموی** (*āmōy*) اشاره شده و در حرف نویسی *mwy* آمده (متون پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۹۱) که برخی *āmōy* را **آمل** در طبرستان

^۱ ethnonym

^۲ نشانه پرسش از چهار است و نشانگر تردید اوست.

دانسته‌اند (دریابی، ۱۳۸۸: ۳۵، ۴۲، ۹۲). ولی این برداشت را نمی‌توان پذیرفت چه در همین متن، ۲۰ شهر پدشخوارگر، در کوست خوروران دانسته شده که آمل نیز می‌بایست در میان آنها باشد نه در کوست آذربایجان. دودیکر آنکه این شهر زادگاه زردشت معرفی شده، درحالی‌که در متون بهلوی - تا آنجا که نگارنده می‌داند - هیچگاه آمل طبرستان زادگاه او قلمداد نشده است. نویسندگان دوران ساسانی آذربایجان را زادگاه زردشت می‌انگاشتند (آموزگار/ تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۲).^۱

نام آمل در متون بهلوی بسامد بالایی ندارد و این مسئله را شاید بتوان با یکسان‌نگاری آمل و طبرستان و به تبع آن کاربرد طبرستان به جای آمل توجیه کرد. ولی از آنجا که استرابو از **اماردی‌ها** به‌عنوان یکی از اقوام جنوب دریای کاسپین نام برده - و اگر آمل را ریختی دیگر از **امارد/ امرد/ مرد** بدانیم - شناخته بودن این قوم نام و سپس جای نام به چند سده پیش از دوران ساسانی باز می‌گردد و بنابراین به احتمال بسیار، جغرافی‌دانان دوره ساسانی با این نام آشنا بوده‌اند (استرابو، ۱۳۸۲: ۲۷).

دماوند

در بندهش (۱۳۹۰: ۱۳۷) همراه نام فریدون و **وَر چهارگوش** به **دُنباوند** (دماوند) اشاره شده است. در همین متن و در بخش «شهرهای نامی از ایرانشهر» نیز از **چخر** و **وَر چهارگوش** سخن به میان آمده و **چخر** با **مِزن** و **وَر چهارگوش** با **دُنباوند** یکی دانسته شده است. شایان ذکر است که از هر دو سرزمین با صفت «تختین» یاد شده است (همان: ۱۳۴). همچنین در این متن **دُنباوند** گاه با **پتسخوارگر** (همان: ۷۲) و گاه با **وَر چهارگوش** (همان: ۱۳۴) یکی انگاشته شده و آمده است که در **کوه دُنباوند** بیوراسپ (ضحاک) زندانی است و **کوه‌های کومش** و **گرگان** به آن پیوسته هستند (همانجا). در متن مزبور (همان: ۷۵، ۷۶) در بخش «رودهای نامور» چنین آمده است:

ثرت‌رود که کور نیز خوانند، از دریای سیراو بیاید به دریای گرگان ریزد....

^۱ برای نمونه، نک: *روایات پهلوی* (۱۳۹۰)، گزارش محشید میرغزایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۳۰۹.

هرازرود به طبرستان است. آن را سرچشمه آنها از کوه دنباوند است.

به روایت متن مزبور فریدون نیز ضحاک را در کوه دنباوند به بند کشیده است (همان: ۱۲۸). در شهرستان‌های ایران، از **دماوند** (*dumbāwand*) در کوهستان خراسان و از **پدشخوارگر** (*padišxwārgar*)، با ۲۰ شهر (بدون نام شهرها) در کوهستان **خوروران** – که به اسطوره ضحاک و ارمایل و کوهیاران نیز اشاره دارد – سخن به میان آمده و تنها به یکی از آن شهرها یعنی **دماوند** اشاره مستقیم شده است. **دماوند** را در این جمله، چه همراه نام یکی از کوهیاران بخوانیم؛ آنگونه که دریایی (۱۳۸۸: ۳۹) خوانده: «و سیمگان دماوند»، چه جدا؛ آنگونه که عریان (۱۳۷۱: ۵۱) خوانده است: «کوهیاران هفت‌اند در دماوند: و سیمگان و آهگان و ...»، به هر روی به شهر، منطقه یا کوه دماوند اشاره دارد که در پدشخوارگر است (متون پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۸۵-۱۸۸).

در مینوی خرد نیز اشاراتی به کوه **دماوند** (مینوی خرد، ۱۳۹۱: ۶۹)، دیوهای **مازندر** (همان: ۴۵، ۴۶)، سرزمین **مازندران** (همان: ۱۰۳) و کوه‌های **البرز** (همان: ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵) وجود دارد و چون دیوهای **مازندر**، **مازندران** و کوه‌های **البرز** همه با جغرافیای **اوستا** و **ایرانویج** هماهنگ است و با جغرافیای دریای **کاسپین** در شمال ایران نسبتی ندارد، ممکن است کوه دماوند نیز ارتباطی با دماوند در طبرستان نداشته باشد. در این صورت دو فرض محتمل است: یا اینکه نویسنده این متن، دو دماوند می‌شناخته؛ یکی در طبرستان و دیگری در **مازندران اوستا**؛ و یا اینکه نام دماوند طبرستان تقلیدی از دماوند **مازندران** در **اوستا** است، درست مانند **البرز**. با وجود این، نگارنده گمان می‌کند منظور نویسنده **مینوی خرد**، دماوند طبرستان و جنوب دریای کاسپین نبوده است.

در **کارنامه اردشیر بابکان** (۱۳۸۲: ۴۹) تنها یک جا – و البته به روشنی – به جغرافیای شمال ایران و پیرامون دریای کاسپین (ری، دماوند، دیلمان و پتسخوارگر) اشاره شده است:

... اردوان از گُسته گُسته، چون از ری، دماوند، دیلمان و پتسخوارگر سپاه و آخور خواست.

فرهوشی پتسخوارگر را «نواحی گیلان و طبرستان» دانسته است (همانجا) و روشن است که دماوند نیز در همین منطقه قرار داشته است.

در متن **زند حصن یسن** (۱۳۸۵: ۱۸، ۷۶)، از کوه دماوند (*kōfī dumbāwand*) که ضحاک

در آن است نام برده شده است. هرچند جغرافیای تاریخی - اساطیری متون اوستایی در شرق فلات ایران بوده است و البرزکوه و غار و زندان اژدها که/ضحاک و داستان فریدون نیز در آن جغرافیا می‌گنجد و ارتباطی به طبرستان ندارد (نک: نیولی، ۱۳۸۷: ۴۱-۸۳)، ولی ممکن است با جایابی جدید جغرافیای اوستا در نواحی غربی‌تر، همراه با جایابی **هره برزئیتی** در کوه‌های **هندوکش** با البرز در جنوب دریای کاسپین، زندان ضحاک نیز به دماوند طبرستان منتقل شده باشد. در این صورت دماوند در **زند تخمن یسن** باید همین دماوند کنونی باشد.

همسو با **زند تخمن یسن**، در **دستنویس ام. او. ۲۹** و در یکی از متن‌های کوتاه این دستنویس نیز به آزاد شدن ضحاک از کوه دماوند اشاره شده است و وارونه دیگر متون مهلوی ریخت فارسی **دماوند** (*dēmāwand*) به کار رفته است (بررسی...، ۱۳۷۸: ۲۵۷). نگارنده برپایه آنچه در مورد **زند تخمن یسن** بیان شد، گمان دارد که این دماوند نیز دماوند کنونی است که به اسطوره ضحاک و فریدون پیوند داده شده است.

بنابراین در متون مهلوی، گاه میان کوه دماوند و اسطوره فریدون و ضحاک پیوند برقرار شده است (نک: بندهش، **زند تخمن یسن** و **دستنویس ام. او. ۲۹**) و به همین سبب، ممکن است محل آن در جغرافیای اساطیری اوستا تصور شود، ولی باید توجه داشت که همراهی دماوند با پتسخوارگر، کومش، گرگان، چخر، رود هراز، دیلمان و ری، به روشنی گویای آن است که از دید نویسندگان دوران ساسانی، مقصود از دماوند همین دماوند کنونی در طبرستان بوده است.

گرگان و دریای گرگان

نویسنده متن بندهش در بخش گیاهان، درباره پسته به «درخت **گرگانی** که پسته نیز خوانند» (بندهش، ۱۳۹۰: ۸۸) اشاره کرده است. می‌توان احتمال داد که وی **کومش** را که از دیرباز پسته‌اش نامدار بوده، بخشی از گرگان می‌دانسته است. در همین متن در بخش «شهرهای نامی از ایرانشهر»، **نمین شهر را خنین** و **سرزمین گرگانیان** دانسته و در ادامه آورده است که در آنجا چشمه و رود **بیشمار**(؟) و دیگر دشت **هموار** است (؟) (بندهش، ۱۳۹۰: ۱۳۴). در بخش «رودهای نامور» در بندهش (همان: ۷۵، ۷۶) آمده:

ثرت رود که کور نیز خوانند، از دریای سیرو بیاید به دریای گرگان ریزد....
 هراز رود به طبرستان است. آن را سرچشمه آنها از کوه دنباوند است.

و در جای دیگر آورده که کوه کومش و گرگان به کوه پتسخوارگر پیوسته است (همان: ۷۲). در متن شهرستان‌های ایران در کوست خراسان و در نواحی شمال و جنوب کوه‌های البرز و جنوب دریای کاسپین از **گرگان** (*gurgān*) و **کومش/کومس** (*kūmis*) نام برده شده است (متون پهلوی، ۱۳۹۸: ۱۸۵-۱۸۸).

نام **گرگان** و سرزمین گرگان از دوران باستان برای ایرانیان و انیرانیانی چون یونانیان بسیار آشنا بوده است. برای نمونه هکاتائیس میلته‌ای (نک: آتئائیس، ۱۳۸۶: ۱۳)، هروت (۱۳۸۹: ۴۱۰/۱)، کنسیاس (نک: فوتیوس، ۱۳۸۰: ۳۵) و استرابو (۱۳۸۲: ۵۰) بارها از این ناحیه، تحت اسامی دریای **هیرکان**، **هیرکانی**، **هیرکانیان** و **بارکانیا/وارکانیا** سخن به میان آورده‌اند که همه این نام‌ها کم و بیش به گرگان کنونی اشاره دارد. شواهد نشان می‌دهد که نویسندگان متون پهلوی نیز همانند نویسندگان پیش از خود، از این جاینام تصویری جز جغرافیای گرگان کنونی نداشته‌اند؛ هرچند سرزمین مورد نظر آنها بزرگ‌تر از گرگان کنونی بوده است.

چخر

در بندهش (۱۳۹۰: ۱۳۴) در بخش «شهرهای نامی از ایرانشهر»، **چخر همان میژن و ور چهارگوش**، دُنباوند دانسته شده و از هر دو سرزمین، با صفت «کهنترین» سخن به میان آمده است. جای **چخر** روشن نیست و دیگر متون پهلوی نیز کمکی به جایابی آن نمی‌کنند ولی با توجه به همراهی آن با **ور چهارگوش** در بندهش، می‌توان احتمال داد که محل آن را در طبرستان تصور می‌کرده‌اند. البته درباره جاینام **چخرا** (*Čaxra/Čaxr*) در **وندیداد** بحث‌های بسیاری مطرح شده است؛ کریستن‌سن آن را در **طبرستان** دانسته، ولی نیولی با تردید درباره این جایابی و نقد پیشنهادهای بارو و منشی‌زاده، محل **چخرا** را در شرق فلات ایران و در **سیستان** بزرگ دانسته است (نیولی، ۱۳۸۷: ۶۵-۷۰). با وجود این دور نیست که مانند موارد دیگر، در مورد چخرای وندیداد نیز جابه‌جایی روی داده و به طبرستان منتقل شده باشد.

ور چهارگوش

همان‌طور که پیشتر ذکر شد در بندهش (۱۳۹۰: ۱۳۴) در بخش «شهرهای نامی از ایرانشهر» **ور چهارگوش** همان دُنباوند است که با صفت «کهنترین» آمده است. همچنین در این متن، دُنباوند

گاه با **پتسخوارگر** (همان: ۷۲) و گاه با **ور چهارگوش** (همان: ۱۳۴) یکی دانسته شده است. در *اوستا* نیز **وارنا چائرا گوشا** (*Varāna čašrū gaoša*) را داریم که منشی‌زاده محل آن را در **قفقاز** و نیولی در **هند** می‌داند (نیولی، ۱۳۸۷: ۷۱-۷۴). **ور چهارگوش** نیز مانند **چخرا** با تعیین جغرافیای زیست قوم اوستایی‌زبان جایابی خواهد شد. البته باز هم گفتنی است که درک و دریافت نویسندگان دوران ساسانی لزوماً با آن جغرافیا نیز همسان نبوده است.

۲. جاینام‌های کاسپین: از اوستا تا متون پهلوی

البرز

در بندهش هر جا از **البرز** (*harburz*) سخن رفته، منظور همان البرز نیمه اساطیری اوستا (*harabarzaiti*) است و نسبتی با البرز کنونی (رشته کوه شمال ایران) ندارد. البرز بندهش نخستین رشته‌کوهی بود که دیگر کوه‌ها از آن زاییده شدند (برای نمونه: بندهش، ۱۳۹۰: ۵۹، ۶۵، ۷۱). در متن مینوی خرد (۱۳۹۱: ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵) دست کم چهار بار به کوه **البرز** اشاره شده که هر چهار مورد با جغرافیای *اوستا* و ایرانویج مطابقت می‌کند و با جغرافیای کرانه دریای کاسپین در شمال ایران نسبتی ندارد. **مهرداد نهار** (← بندهش، ۱۳۹۰: ۱۷۲) **ارز** (*erez*) در بندهش و **ارزیشه** (*araziša*) در *اوستا* را همین **البرز** کنونی می‌داند. با تطبیق جغرافیای *اوستا* در شرق فلات ایران با مرکز و غرب ایران در دوران ساسانی، نام **البرز** نیز بر **پتسخوارگر** نهاده شد و به تدریج جای آن را گرفت.

دریای وروکش^۱

در متن **درخت آسوریک** (۱۳۴۶: ۷۳) از زبان بز آمده است:

...کوه به کوه شوم، در کشورهای بزرگ بوم، از مرز **هندوان** تا **ورکش** زره (دریا).

دریای **ورکش** (*warkaš*) همان دریای **وروکشه** اوستایی (*vouru-kaša*) است که در متون پهلوی به دریای **فراخکرت** نامدار است (همان: ۷۲). ماهیار نوایی (همان: ۱۱۲) نام دیگر این

^۱ به معنی: فراخ کنار، فراخ کناره

دریا را **مازندران** دانسته است. در متن *مینوی خرد* (۱۳۹۱: ۵۸، ۷۰) اشاراتی به دریای **وَرکش** وجود دارد که با جغرافیای *اوستا* و *ایرانویج* هماهنگ است و با جغرافیای کرانه دریای کاسپین در شمال ایران ارتباطی ندارد.

مازندران

در *مینوی خرد* اشاراتی به دیوهای **مازندر** (*مینوی خرد*، ۱۳۹۱: ۴۵، ۴۶)، سرزمین **مازندران** (همان: ۱۰۳)، دریای **وَرکش** (همان: ۵۸، ۷۰)، کوه‌های البرز (همان: ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵) و کوه **دماوند** (همان: ۶۹) وجود دارد که همه با جغرافیای *اوستا* و *ایرانویج* مطابقت می‌کند و با جغرافیای کرانه کاسپین در شمال ایران نسبتی ندارد. در فصل دوم *گزیده‌های زادسپرم* با عنوان: «درباره هجوم اهریمن بر آفرینش اورمزد»، از دیوان **مازندر** (با ریخت: *māzanīgān*) و غرش آنان هنگام تازش اهریمن بر آفریده‌های اهورایی سخن رفته که راشد محصل در برگردان فارسی، آن را «مَزنان» و به معنی «دیوان بزرگ» آورده است (*وزیدگی‌های زادسپرم*، ۱۳۸۵: ۳۸، ۱۶۹). در *شایست ناشایست* (۱۳۹۰: ۱۵۳) نیز به دیوان **مازن** (*māzanān dēwān*) اشاره شده است:

یکی اینکه ناخن چیده را بی‌افسون نباید هشت، چه اگر آن را افسون نکنند
به زین‌بزار دیوان مازن رسد ...

مزدآپور نیز **مازن** را «بزرگ» ترجمه کرده و دیوان **مازن** را دیوانی دانسته که هوشنگ دو سوم آنان را کشت (همان: ۱۶۸). این دیوان و سرزمینشان در جغرافیای *اوستا* قابل بررسی است و از این رو با طبرستان و دریای کاسپین پیوندی ندارد. به همین سبب نیز با وجود اشاراتی به دیوان **مازن** یا **مازندر** - به پیروی از *اوستا* - اشاره به نام **مازندران** بسیار نادر است. در متون باستانی غیرایرانی و متون عربی دوره اسلامی تا سده ۵ ق نیز نام **مازندران** وجود ندارد (رضا، ۱۳۸۷: ۱۳، ۱۴)، از سده‌های ۵ و ۶ ق نام **مازندران** برای **طبرستان** به کار رفته است.^۱ در نتیجه، **مازندران** متون پهلوی با طبرستان و سرزمین و دریای کاسپین ارتباطی ندارد.

۱ نام **مازندران** گویا نخستین بار در *بیان‌الادیان* (۴۸۵ق)، و سپس در *معجم‌البلدان* یا *قوت* (۶۲۱ق)، *نزهت القلوب* حمدالله مستوفی (سده ۸ق)، *تاریخ طبرستان* (سده ۷ق) و *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* (سده ۹ق) به کار رفته است (رضا، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۵).

بحث پایانی و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه تا اینجا گفته شد، تردیدی نیست که **پتسخوارگر** متون بهلوی (بندهش، کارنامه اردشیر بابکان، مینوی خرد، شهرستان‌های ایران و زند محمن‌یسن) همین رشته‌کوه البرز در شمال ایران بوده است؛ البته روشن شد که **پتسخوارگر** دوم در جنوب ایران قرار داشته است. از **طبرستان** دست کم در دو متن (بندهش و زند محمن‌یسن) نام برده شده و روشن است که **مازندران** کنونی است. نام **آمل** گویا تنها در شهرستان‌های ایران و نیز شاید در بندهش (؟) آمده است که می‌توان احتمال داد که با توجه به یکسان‌انگاری **آمل** و **طبرستان**، این دو جاینام به جای یکدیگر نیز به‌کار می‌رفته‌اند؛ چه با توجه به ذکر **آمل/آماردها** در متون یونانی باید **آمل** برای جغرافی‌دانان ساسانی شناخته بوده باشد. **دماوند** متون ساسانی هم‌گرچه در برخی از متون (بندهش، زند محمن‌یسن و دستنویس ام ۲۹۰) با اسطوره فریدون و ضحاک ارتباط دارد، ولی با توجه به جاینام‌های همسایه آن، مانند: **پتسخوارگر**، **گرگان**، **چخر**، رود **هراز** و **دیلمان**، بی‌گمان **دماوند** همین **دماوند** کنونی در **طبرستان** بوده است. نام **گرگان** (هیرکان، هیرکانیان و بارکانیا/وارکانیا)، از میان متون بهلوی تنها در بندهش و شهرستان‌های ایران آمده، ولی از دوران باستان برای نویسندگان یونانی (هکاتائیس میلته‌ای، هرودت، کنسیاس و استرابو) نامی آشنا بوده است، به طوری که در ذهن این نویسندگان، **گرگان** با جغرافیای کنونی آن مطابقت می‌کرده است، البته نویسندگان یونانی از این نام، سرزمین بزرگتری را اراده می‌کرده‌اند. **چخر** و **ورچهارگوش** در بندهش نیز جاینام‌هایی اوستایی بوده‌اند که در دوران ساسانی، میهنی نو در **طبرستان** یافتند. البرز، دریای **وروکش** و **مازندران** هم از جاینام‌های مهم در جغرافیای اوستا هستند که در متون بهلوی نیز به پیروی از اوستا، در **ایرانویج** قلمداد شده‌اند و ارتباطی با **طبرستان** ندارند. انتقال این نام‌ها به شمال ایران و جنوب دریای کاسپین باید در دوران اسلامی رخ داده باشد.

بارتولد در تذکره جغرافیای تاریخی ایران^۱، **گرگان** و **قوس** را از **مازندران** جدا کرده و در بخشی دیگر با نام «قوس و جرجان» جای داده است. او اقوام بومی **مازندران** را **ماردان** و **تاپوران** نوشته و همه را غیرآریایی دانسته است. از دید وی **تاپوران**، مهاجرانی از جنوب شرقی بوده‌اند که با

^۱ مطالب این کتاب نخستین بار در سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ م به دانشجویان تدریس شده و سپس به چاپ رسیده است.

تصرف بخشی از سرزمین **ماردها** به آنجا کوچ کردند. گویا در گذشته حد شرقی **مازندران**، **گرگان** و حد غربی آن **چالوس** بوده و از چالوس به آن سوی سرزمین **گیلان** به شمار می‌آمده است (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۳۳-۲۳۵). بارتولد، ریشه و علت رواج نام **مازندران** را بر این استان ناشناخته دانسته و از قول یاقوت حموی (سده ۸ ق) نقل کرده که این نام در زمان او تازه رواج یافته بوده و در منابع، مکتوب نبوده است.^۱ **ظهرالدین مرعشی** (سده ۹) این نام را با **مازیار بن قارن** و **یوستی** آن را با **مازندران** در *اوستا* مرتبط دانسته‌اند. پایتخت ایالت **طبرستان**، **ساری** و فرمانروایان آن نیز اسپهبدان بوده‌اند. **ساری** تا پایان دوره ساسانیان تختگاه بود و با مهاجرت عرب‌ها، آمل اهمیت بیشتری یافت و مرکز صنعتی، بازرگانی و علمی شد (همان: ۲۳۹-۲۴۰).

گای **لسترنج** در کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، **مازندران** را با **قوس** و **گرگان** در بخش «**قوس** و **طبرستان** و **گرگان**» جای داده است. او نیز مانند بارتولد و به استناد متون جغرافیایی کهن، نام قدیم‌تر این ایالت را **طبرستان**، و **طبر** را به معنی «کوه» دانسته است. به عقیده **لسترنج**، نام **مازندران** از دوره مغول رواج یافته است. او با استناد به مقدسی (سده ۴ ق) و **حمدالله مستوفی** (سده ۸ ق)، بزرگترین و مهم‌ترین شهر **طبرستان** پس از اسلام را **آمل** و دومین را **ساری** دانسته است (لسترنج، ۱۳۹۰: ۳۹۳-۴۰۰).

عنایت‌الله رضا (۱۳۸۷: ۲۵)، معتقد است که **البرز** و **مازندران** شاهنامه^۲ و متون باستان در **هند** قرار داشته و با رد نام **غیرایانی** و **کمیشینه خزر**، و اشاره به نام **کهن هیرکانی**، نام تاریخی و درست دریای شمال ایران را **کاسپی** دانسته است. او ضمن بحث درباره نام‌های گوناگون این دریا در اسناد دوره باستان و اسلامی، به جاینام‌های جنوب دریای کاسپین نیز اشاره‌ها و استنادهای فراوان کرده است (برای آگاهی بیشتر، نک: رضا، ۱۳۸۷).

کوتاه‌سخن اینکه سرزمین **طبرستان** و نواحی جنوبی دریای **کاسپین** در روزگار ساسانیان بسیار مهم و مورد توجه بوده‌اند؛ چه با توجه به شمار اندک متون پهلوی جغرافیایی و تاریخی نوشته شده در روزگار ساسانی و نیز شمار اندک‌تری از آنها که امروزه برجای مانده، اشاره به جاینام‌های گوناگون این منطقه، پرشمار و قابل توجه است، به‌ویژه اگر با داده‌های دیگر نواحی

^۱ گویا یاقوت نخستین کسی است که نام **مازندران** را برای سرزمین **طبرستان** ثبت کرده است.

^۲ در این باره، نک: **کیا**، صادق (۱۳۵۳)، *شاهنامه و مازندران*، تهران.

ایران در این متون سنجیده شود. جداسازی اعلام جغرافیایی اوستایی و مهلوی و نیز متون عربی-فارسی پیرامون این ناحیه بسیار مهم و گاه دشوار است و خود پژوهشی دیگر می‌طلبد. نگارنده باور دارد که این جستار، نارسا و پُرکاستی است و با خوش‌بینی شاید بتواند درآمدی باشد بر تحقیقات جدی و ارزنده‌ای که برای پژوهش‌های جغرافیای تاریخی، ساسانی‌شناسی و نیز ادبیات ساسانی بایسته می‌نمایند.

کتابنامه

- آنتایس (۱۳۸۶)، *ایرانیات در بزم فرزگانان*، ترجمه جلال خالقی مطلق، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- آموزگار، ژاله / تفضلی، احمد (۱۳۸۶)، *اسطوره زندگی زردشت*، تهران: چشمه.
- استرابو (۱۳۸۲)، *جغرافیای استرابو*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- بارتولد، واسیلی و. (۱۳۸۶)، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور، تهران: توس.
- بررسی دستنویس م. او ۲۹، *داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر* (۱۳۷۸)، آوانویسی و ترجمه کتابیون مزداپور، تهران: آگه.
- بندهش (۱۳۹۰)، *گردآوری فرنیغ دادگی*، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.
- درخت آسوریک (۱۳۴۶)، *متن پهلوی، آوانوشت*، ترجمه فارسی، فهرست واژه‌ها و یادداشت‌ها از ماهیار نوایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دریایی، تورج (۱۳۸۸)، *شهرستان‌های ایرانشهر (آوانویسی)*، ترجمه فارسی و یادداشت‌ها)، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۷)، *نام دریای شمال ایران*، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- *روایت پهلوی* (۱۳۹۰)، گزارش محشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *زند بهمن‌یسن* (۱۳۸۵)، *تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشت‌ها از محمد تقی راشد محصل*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *شایسته ناشایست* (۱۳۹۰)، آوانویسی و ترجمه از کتابیون مزداپور، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- فوتیوس، قدیس (۱۳۸۰)، خلاصه تاریخ کنتریا س از کورش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس)، ترجمه و تحشیه کامیاب خلیلیف، تهران: کارنگ.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۸۲)، متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه از بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- کنسیاس (۱۳۹۰)، پرسیکا، به کوشش لولین جونز و رابسون، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: تهران.
- لسترنیچ، گای (۱۳۹۰)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی فرهنگی.
- متون پهلوی (۱۳۹۸)، گردآوری جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، گزارش سعید عریان، تهران: علمی.
- مینوی خرد (۱۳۹۱)، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
- نیولی، گراردو (۱۳۸۷)، زمان و زادگاه زردشت، ترجمه سید منصور سید سجادی، تهران: آگه.
- وزیدگی‌های زادسپرم (۱۳۸۵)، نگارش فارسی، آوانویسی، یادداشت‌ها، واژه‌نامه و تصحیح متن از محمدتقی راشد‌محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هرودت (۱۳۸۹)، تاریخ (ج۲)، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: اساطیر.

Tabarestan and the Southern Caspian Sea in Pahlavi Texts

Zagros Zand

Kharazmi University, Tehran

Abstract

Tabarestan and the southern Caspian Sea have always been of great importance to geographers and historians. Pahlavi texts have also referred to this area and its various toponyms a lot. In this article, Tabarestan regions are identified and located in the most important Pahlavi texts such as *Patešxwārgar*, *Tabarestān*, *Āmol*, *Damāwand*, and

Gorgān. This article also addresses Avestan toponyms in Pahlavi texts such as *Alborz* and *Mazandarān* which later have been relocated to Tabarestan. Such studies will shed light on the image of the historical geography of Tabarestan and the southern Caspian Sea in Sassanian texts; as a result, they will contribute to the understanding of the historical geography of Islamic texts.

Keywords: *Historical Geography, Sasanians, Tabarestan, Caspian Sea, Pahlavi texts.*